روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه • ۲۱ آبان ۱۳۹۴ • ۲۹ محرم ۱۴۳۷ • ۱۲ نوامبر ۲۰۱۵ • سال سیزدهم • شماره ۲۴۴۶ • ۲۰ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۱:۴۸ • اذان مغرب ۱۷:۱۹ • اذان صبح فردا ۵:۱۱ • طلوع آفتاب ۶:۳۸

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

آچارکشی

بچه‌ام را خوردند

● **پوریا عالمی:** یک چیزی چندوقت پیش خواندیم که می‌گفت ما به بانک‌ها اعتماد داریم و پولمان را می‌دهیم بهشان، اما بانک‌ها به ما اعتماد ندارند و حتی خودکارشان را با نخ می‌بندند که ما برنداریم. ولی واقعا همه‌چیز زیر سر مسئولان نیست. مثلا دیروز در خبرها خواندیم که دوتا پرستار در کاشمر یک نوزاد را برداشتند و بردند برای خاله‌شان سند زدند. جدی می‌گویم. روزنامه ایران گزارش داده زن جوانی که کاروزر رشته پرستاری در یکی از مراکز درمانی شهر کاشمر بود، از چندی پیش نگران زندگی خاله‌اش شد زیرا خاله ۳۵ساله «زهرا» بچه‌دار نمی‌شد و پس از چندسال زندگی مشترک، یک نوزاد را خریده بودند، برگ اوراق ولادت یک فرزند را بلند کرد و به خاله‌اش اهدا کرد. به نظر ما این با آن فرقی ندارد که آدم نوزاد یکی را بلند کند بدهد بغل خاله‌اش یا پول بانک مرکزی را بلند کند برود کانادا بغل سلین دیون، همسایه‌اش شود. هیچ فرقی ندارد که آدم دکل ما را بخورد یا بچه ما را یا چیزهای دیگر را. مثلا همه گفتیم آقای احمدی‌نژاد بد است چون یک‌میلیونی را که به حساب بچه‌ها ریخته بود فرداش کشیدند بیرون و جهیزیه خریدند فرستادند کومور. خب ما واقعا آدم‌های قدرنشناسی بودیم. اینکه یک‌میلیون‌تومان بچه ما را بخورند بهتر از این است که بچه ما را بخورند. خلاصه یک طوری است که سرت را برگردانی، خوردند. کوه را می‌خورند، زمین را می‌خورند، دریا را می‌خورند، آسمان را می‌خورند. بعد می‌گویند چرا ایرانی‌ها گوشت‌تلخ هستند. گوشت‌تلخ باید باشند که خورده نشوند. برعکس کپسول. که روکشش شیرین است توش تلخ. قدیم این‌طوری بود که می‌گفتند جا تره و بچه نیست. الان از همان اول پرستاره بچه را فروخته رفته. حالا این حرف‌ها را زدیم که بگوییم ما دیگر به هیچی اطمینان نداریم. فردا اگر رفتیم بچه به دنیا آوردیم باید همان رفتاری را بکنیم که با دوچرخه‌مان توی بچگی می‌کردیم؛ یعنی با زنجیر ببندیمش به درخت کسی نبردش. والا. شما فکر کن رفتی زایشگاه، می‌گویی خانم پرستار این بچه را یک‌دقیقه بغل کن من عرق مادرش را پاک کنم. بعد از پنج‌ثانیه سرت را برگردانی بچه را بگیری ببینی بغل خانم پرستار خالی است و چیزی نیست. این بود جمع‌بندی ما. یعنی اگر مالت را سفت نچسبی، رو هوا زدند. بچه را سفت نچسبی، فروختند. بعید هم نیست فردا بروی بیمارستان زایمان، بگویی هزینه چقدر می‌شود؟ می‌گوید بچه را ببری پنج‌میلیون تومان، بچه‌ات را ما برداریم و ببریم می‌شود ۵۰۰هزارتومان.

کارتون خواب

مهدی عزیزی

پاسخ به فراخوان

تثبیت روزی برای کتاب‌خوانی

امین تارخ

چندی پیش وزیر ارشاد در یک برنامه تلویزیونی، آمارهایی اعلام کرد که نشان می‌داد هر نوع فعالیت فرهنگی در کشور ما چقدر دچار مشکل است؛ مثلا می‌دانستیدچینی‌ها، به طور میانگین، روزی ۱۷ سالن سینما در کشورشان می‌سازند؟ می‌دانستید در شهر پاریس، ۳۵۱ سالن تئاتر وجود دارد و ما در کل کشور ۹۹ سالن تئاتر داریم؟ عقب‌افتادگی‌های ما در حوزه‌های فرهنگی تنها با یک عزم ملی و حمایت همه‌جانبه دولت‌ها بهبود پیدا می‌کند و لاغیر. بنابراین اقدام آقای مسجدجامعی در فراخوان خرید کتاب در روز ۲۹ آبان اتفاق پسندیده‌ای است زیرا نشان می‌دهد، شورای شهر پایتخت در کنار وظایفی که نسبت به فیزیک شهر دارد، خودش را در زمینه فعالیت‌های فرهنگی نیز مسئول می‌داند. حضور مردم در کتاب‌فروشی‌ها و گفت‌وشنود با اهالی کتاب فرصتی است که می‌توان با اختصاص سوبسیدی به خوانندگان کتاب از آن بهره بیشتری هم برد. تمایل به خرید و خواندن کتاب در میان مردم ما، واضح و مبرهن است اما آنچه گاهی باعث می‌شود کتاب‌فروشی‌ها از مشتری خالی بمانند، توان اندک مردم برای خرید کتاب‌هایی است که قیمت آنها گران است. آنچه این فراخوان به مردم یادآوری می‌کند، تثبیت یک روز در تقویم برای حضور عموم شهروندان در فضای کتاب و کتاب‌خوانی است به این امید که روزی تمام نهادهای فرهنگی در نزدیک‌ترین فاصله با مردم قرار بگیرند؛ شهر پر شود از کتابخانه و کتاب‌فروشی، سالن‌های تئاتر و سینما و دیگر اماکن فرهنگی. تا آن روز، انتشار این فراخوان‌ها مردم را تشویق می‌کند که خودشان در چنین مکان‌هایی حضور یابند و در لذت یک فعالیت فرهنگی - هنری با همدیگر شریک شوند.

پیشنهاد

تازه‌ترین شماره ماهنامه «ایران فردا» منتشر شد. پرونده سیاسی شماره آبان این ماهنامه با عنوان «جامعه ایران در تله سیاست» به بررسی چگونگی برون‌رفت از بن‌بست اختصاص دارد. در این پرونده عباس عبدی، محمدرضا تاجیک، ابراهیم یزدی و فرشاد مومنی هرکدام از زاویه‌ای به پرسش راه‌های خروج از بن‌بست چیست، پاسخ داده‌اند. بخش جامعه این شماره با میزگردی درباره نابرابری‌های زیست‌محیطی شروع می‌شود. دکتر مجید مخدوم، استاد دانشکده محیط‌زیست دانشگاه تهران، دکتر هومان لیاقتی، رئیس پژوهشکده علوم محیط زیست و دکتر تقی شامخی، استاد بازنشسته دانشکده منابع طبیعی دانشگاه تهران در این میزگرد شرکت کرده‌اند. گفت‌وگو با دکتر محسن رنانی، درباره رفتار اقتصادی دولت یازدهم یکی از گفت‌وگوهای خواندنی بخش اقتصاد این ماهنامه است. در این بخش همچنین گفت‌وگویی با جواد اطاعت درباره استراتژی‌های اقتصادی برای جلوگیری از رشد تفکرات تکفیری، انجام شده است. گفت‌وگو با احمد سیف، یکی دیگر از مصاحبه‌های این بخش است. بخش اندیشه این ماهنامه نیز به موضوع معنویت‌گرایی‌های جدید می‌پردازد. در این بخش همچنین مقاله‌ای به قلم عمادالدین باقی با موضوع «امام حسن و امام حسین نماد صلح‌طلبی و نهضت ضدجنگ هستند» می‌خوانید. حبیب‌الله پیمان و مصطفی ملکیان نیز مقالاتی در زمینه قیام کربلا به رشته تحریر درآورده‌اند.

روایت

داعش «تبسم» را سر برید

فریبا پژوه، کابل: در ماه‌های گذشته در افغانستان تحرک نیروهایی که پرچم سیاه داعش را بالا برده‌اند بیشتر شده است. داعش؛ پدیده‌ای که این روزهای تاریخ به نام سیاهش پیوند خورده است در چندروز گذشته در جنوب افغانستان «تبسم» را سر برید. چندماه پیش ۳۱ مسافر هزاره در بزرگراه کابل- قندهار توسط نیروهای مسلح که به زبانی غیر از فارسی و پشتو حرف می‌زدند از اتوبوسی ربوده شدند. مدتی بعد ۱۹ نفر از این مسافران آزاد شدند اما شکریه تبسم، دختری که با پدر و مادرش سفر می‌کرد، در اسارت ماند و حالا این روزها افغانستان عزادار هفت مرد و زنی است که در چندروز گذشته در جنوب این کشور توسط داعش سر بریده شده‌اند. شکریه یکی از این کشته‌شده‌هاست. دختری ۹ساله است که این روزها عکس‌هایش با مقنعه سفید مدرسه و لبخند در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های این کشور دست‌به‌دست می‌شود. پیکر دو زن، یک کودک و چهار مرد اسیری که توسط داعش کشته شده بودند به کابل رسید و بسیاری از شهروندان پایتخت در صف‌های طولانی درحالی‌که شمع به دست گرفته بودند، زیر باران در انتظار ورود تبسم بودند. محمد، یکی از شرکت‌کنندگان در مراسم استقبال از مسافران شهید در محله دشت برچی در غرب کابل، درحالی‌که با شمعی در دست، اشک می‌ریزد، می‌گوید با اینکه من با کشته‌شدگان هیچ نسبتی نداشتم اما آنها را مانند خانواده خود می‌دانم و به همین دلیل اینجا هستم. هیچ داغی بالاتر از این نیست که پیش چشم ما دختربچه‌ای را سر ببرند و ما کاری نکنیم. من به‌عنوان یک انسان به اینجا آمده‌ام تا با خانواده این کشته‌شدگان توسط داعشی‌ها اعلام همدردی کنم. خانواده تبسم ماه‌هاست چشم‌انتظار بودند که دخترشان فضای خانه‌شان را روشن کند اما امروز «تبسم» با سر بریده آن هم از قفا به‌سوی مردم و خانواده‌اش بازگشته است
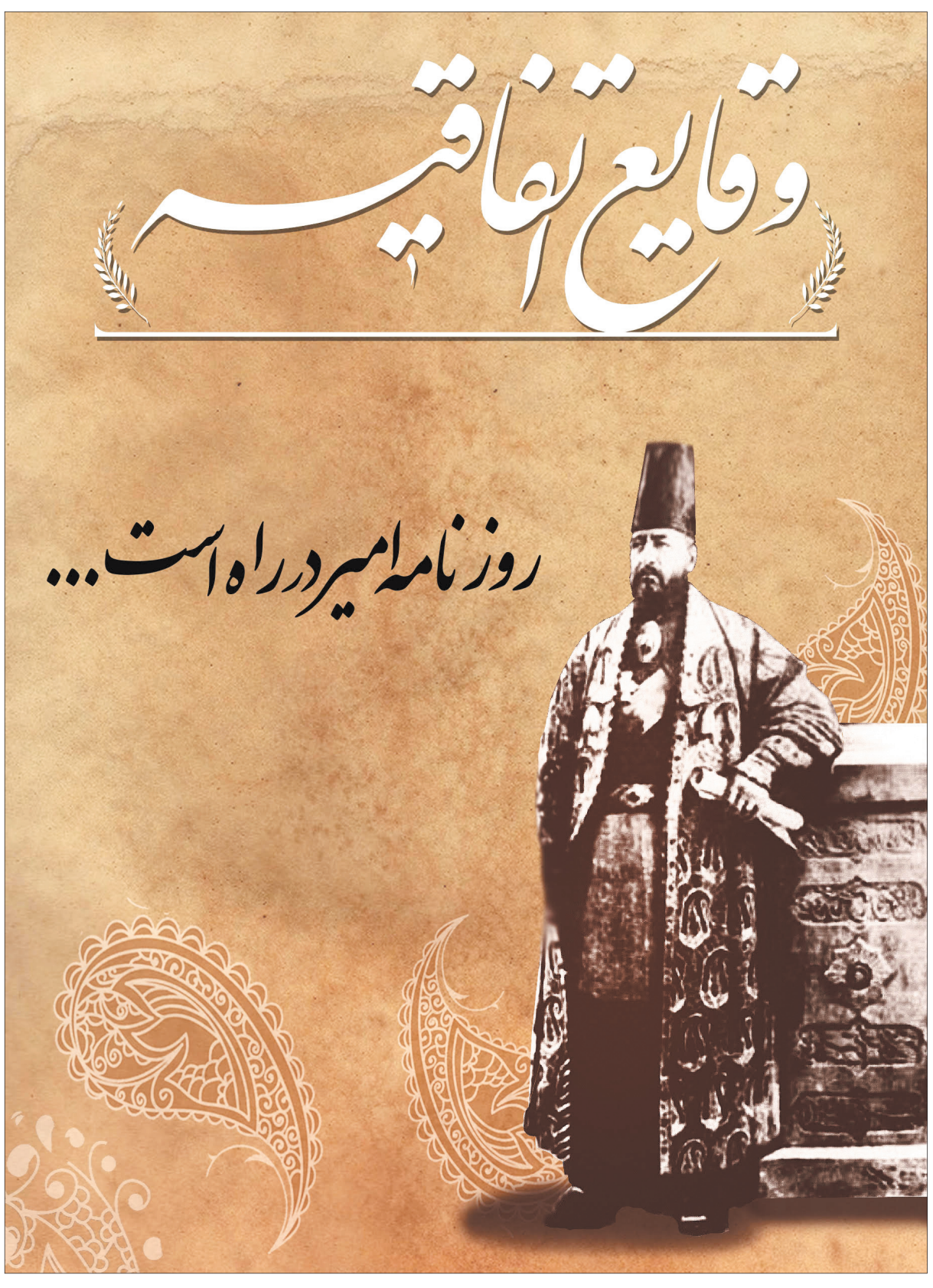
و دیگر تبسمی بر لبانش نیست. روز گذشته هم کابل در یک سوگ ملی فرو رفت. هزاران‌نفر از مردم پایتخت روز گذشته با بردوش‌گرفتن جنازه‌های اسیرانی که توسط داعش سر بریده شدند از غرب کابل تا مقابل ارگ ریاست‌جمهوری راهپیمایی کردند و پیکر بی‌جان تبسم بر دوش مردم تشییع شد. پس از فاجعه کشته‌شدن «فرخنده»، این شاید دومین ضربه سنگینی است که بر روح شهر کابل نشسته است. زنان و مردان کابلی همه عکس‌های شکریه را در دست دارند. شکریه نمی‌دانست که این لبخند شیرینش دل‌های آدم‌ها را سخت می‌سوزاند و جاودانه می‌شود؛ دخترک ۹ساله‌ای که پس از ماه‌ها اسارت در دست شقی‌ترین نامردمان این روزگار، از پشت‌سر، سر بریده شد. حیرت‌آور است در این روزگار چطور انسانی می‌تواند گلوی پدر و مادری را پیش چشم دختری ببرد و بعد دخترک را سلاخی کند. چطور انسانیت سقوط می‌کند... .